

قاعده الواحد در ترازوی سنجش (با تأکید بر مبانی حکمت متعالیه)

Critique of the Al-wahed Rule (by focusing on the Principles of Transcendent Wisdom)

Javad Parsaee*

Seyyed Mohammad Mousavi**

جواد پارسایی*

سید محمد موسوی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۱۶

Abstract

The phrase “the one does issue him only the one” is content of a rule which is very important in Islamic philosophy. Muslim philosophers such as Ibn Sina and Mulla Sadra accepted this principle and presented certain proofs to prove it. On the other hand, some theologians denied this rule, and through violations and objections were seeking to undermine this principle. This rule, in accordance with the principles of transcendental wisdom has certain elements, so that deniers of that rule fail to understand the correct meaning of these elements. In this paper, firstly, we explain the elements of this rule, and with Sadraian approach, arguments and objections to this rule has been analyzed, and although some Peripatetic arguments against this rule is not without problems, but according to principles of transcendent Wisdom we presented the more stronger argument in witness of this rule and answered the violations and the objections to it.

Keywords: Al-wahed rule, cause, effect, unit, simple, emanation, congruity.

چکیده

«الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» قاعده‌ای است که در فلسفه اسلامی اهمیت فراوانی دارد. فلاسفه برجسته مسلمان همچون ابن‌سینا و ملاصدرا این قاعده را پذیرفته‌اند و براهینی را بر اثبات آن اقامه کرده‌اند؛ از طرف دیگر، برخی متکلمان منکر این قاعده شده‌اند و با طرح نقض‌ها و اشکالاتی به دنبال تضعیف این قاعده بوده‌اند. قاعده الواحد طبق مبانی حکمت متعالیه دارای مفاهیمی است که منشأ بسیاری از اشکالات منکرین این قاعده به توجه نکردن به معنای صحیح همین مفاهیم بازمی‌گردد. در این نوشتار ابتدا با توضیح و تبیین مفاهیم این قاعده، با رویکردی صدرایی براهین و اشکالات آن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته و این نتیجه حاصل شد که اگرچه برخی از برهان‌های مشائیین بر این قاعده خالی از اشکال نیست اما طبق مبانی حکمت متعالیه برهان محکم‌تری بر آن اقامه شده و به نقض‌ها و اشکالات وارده بر آن پاسخ داده شده است.

واژگان کلیدی: قاعده الواحد، علت، معلول، واحد، بسیط، صدور، سنخیت.

* M.A of Philosophy and Islamic Theology, Razavi University of Islamic Sciences. ja.parsaee@gmail.com

** Assistant professor of Razavi University of Islamic Sciences. mmusawy@gmail.com

* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول). ja.parsaee@gmail.com

** استادیار دانشگاه علوم اسلام رضوی. mmusawy@gmail.com

مقدمه

قاعده‌الواحد یکی از اصول مهم فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه است، به طوری که تبیین یکی از شریف‌ترین بحث‌های الهیات به معنی الأخص، یعنی نحوه صدور کثرات از حق تعالی و رابطه حق تعالی با اشیاء و عوالم هستی به صورتی که هیچ کثرت و نقصی در ذات حق تعالی پدید نیاید، مستلزم پذیرفتن و اثبات این قاعده است. به همین دلیل اکثر حکمای اسلامی در آثار خود به این قاعده پرداخته‌اند.

پیشینه تاریخی این قاعده به تامس‌طیوس و افلاطون برمی‌گردد؛ ابن‌رشد در کتاب مابعدالطبیعه این قاعده را به این دو فیلسوف نسبت داده است (ابن‌رشد، ۱۹۹۴: ۱۶۳). همچنین فارابی به استناد سخن زنون (شاگرد ارسطو)، مبتکر این قاعده را ارسطو دانسته است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۶۱۲). اما افلوپین اولین فیلسوف یونانی است که در اثر معروفش، اثولوجیا از قاعده‌الواحد به‌طور صریح سخن به میان آورده است (افلوپین، ۱۴۱۳: ۱۳۴).

در جهان اسلام نیز اکثر فلاسفه قاعده‌الواحد را پذیرفته‌اند و از اهمیت آن سخن گفته‌اند. میرداماد از این قاعده به‌عنوان امهات اصول عقلیه یاد می‌کند و برای کسی که دارای قلب سلیم باشد این قاعده را از فطریات عقل صریح می‌داند (میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۵۱). میرزا مهدی آشتیانی این قاعده را پایه و اساس توحید می‌داند و با توجه به جایگاه این قاعده و فروع بسیار آن، لازم می‌داند که آن را بر دیگر مبانی و مقدمات، مقدم کنیم (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۳۴).

به سبب جایگاه مهم و فروع این قاعده است که فلاسفه بزرگ اسلامی همانند: فارابی، ابن‌سینا، شیخ اشراق، میرداماد، صدرالمتالهین و... در کتب خود بر این قاعده برهان اقامه کرده و از فروع آن بحث کرده‌اند. از طرف دیگر، قاعده‌الواحد یکی از مباحثی است که مورد نزاع فلاسفه و متکلمین اسلامی بوده و برخی متکلمین منکر این

قاعده شده‌اند و اشکالاتی را بر آن وارد می‌دانند (راز، ۱۴۲۹: ۱/ ۵۹۰؛ حلی، ۱۴۲۷: ۱۱۶؛ غزالی، ۲۰۰۲: ۹۰).

این مقاله درصدد پاسخ به این پرسش‌ها است که مبادی قاعده‌الواحد طبق رویکرد حکمت متعالیه کدام است؟ مراد از واحد در قاعده کدام یک از اقسام واحد است؟ اصل‌های سنخیت و علیت چه جایگاهی در این قاعده دارند؟ حیثیت صدور معلول از علت امری حقیقی است یا اعتباری؟ ریشه اصلی اشکالات منکرین این قاعده کجاست؟ آیا براهین اقامه شده بر این قاعده، طبق مبانی حکمت متعالیه، معتبرند یا نه؟ آیا اشکالات وارد شده قاعده را تضعیف می‌کند؟ نتایج و کاربرد قاعده چیست؟

۱. مفاهیم کلیدی قاعده طبق رویکرد حکمت متعالیه

قاعده‌الواحد دارای مفاهیمی است که تبیین آنها بر اساس مبانی حکمت متعالیه، برای فهم دقیق قاعده ضروری است.

۱-۱. واحد

واحد یعنی آنچه به صورت تشکیکی بر مصادیق خود صدق می‌کند، به طوری که جهت اتفاق این مصادیق آن است که بالفعل تقسیم‌پذیر نیستند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۵۷).

واحد دارای اقسامی است که به تفصیل در کتب فلسفی به آن پرداخته شده است.^(۱) باید مشخص شود که در قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» مراد از وحدت در طرف علت و معلول کدام قسم است؟ مراد از وحدت علت یعنی وحدتی که عین ذات علت است که به آن «وحدت حقیقیه حقه» گفته می‌شود و مراد از وحدت معلول، واحد بالعموم وجودی است که تمام کمالات اشیاء مادون را در بر می‌گیرد؛ از این رو صدور معلول اول به منزله صدور کل موجودات عالم است (ملاصدرا، ۱۴۲۲: ۴۱۱؛ همو، ۱۳۸۶: ۵۴۷).

۲-۱. بساطت

مفهوم بسیط در مقابل کثرت و ترکیب به کار می‌رود و چون ترکیب و کثرت اقسام متعددی دارد، باید مشخص شود که مفهوم بساطت در قاعده الواحد کدام یک از اقسام کثرت را نفی می‌کند:

الف) کثرت حدی: که هر چیزی که جنس و فصل داشته باشد را شامل می‌شود.

ب) کثرت عقلی: در مواردی است که ماده و صورت عقلی برای چیزی قابل تصور باشد.

ج) کثرت مقداری: که اجزاء کم متصل چنین است.

د) کثرت تحلیلی: که ترکیب از وجود و ماهیت است.

ه) کثرت اعتباری: که هر موجود محدودی مرکب از وجود و عدم را شامل می‌شود.

مراد از بساطت علت مورد بحث در قاعده الواحد این است که هیچ کدام از اقسام کثرت را نداشته باشد و بسیط من جمیع الجهات است.

۳-۱. صدور و علیت

از نظر صدرالمآلهین، صدور و مصدریت و تعبیر دیگری که برای آن به کار برده می‌شود، امری اضافی و نسبی نیست بلکه خصوصیتی است در علت که به وسیله این خصوصیت خاص، یک معلول خاص از آن علت صادر می‌شود. بدین جهت، صدور امری حقیقی و عینی است، زیرا خصوصیتی که منشأ صدور می‌شود مقدم بر وجود معلول است. اما مصدریت و صدور به معنای اضافی و نسبی مؤخر از وجود علت و معلول است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۲۰۵).

همچنین مراد از علیت اعطای وجود است نه صرف تأثیرگذاری که در فاعل‌های طبیعی وجود دارد (سبزواری، ۱۳۷۹: ۱/۳۳۶؛ همان: ۲/۴۴۸).

بنابراین، صدور و علیت در قاعده الواحد یعنی امری عینی و حقیقی که در علت واحد بسیط من جمیع الجهات وجود دارد و این امر زائد، خارج از ذات علت نیست بلکه عین ذات اوست و به دلیل بساطت علت، علت با تمام ذات بسیطش منشأ این صدور است.

۴-۱. سنخیت

سنخیت بین علت و معلول به معنای آن است که خصوصیتی در علت وجود دارد که به حسب آن، فقط معلول خاصی از آن صادر می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۲۰۵). بر اساس مبانی حکمت متعالیه، همچون اصالت وجود و تشکیک در وجود، علت و معلول هر دو از سنخ وجود هستند و تفاوت آنها به شدت و ضعف وجودی برمی‌گردد؛ از این رو معلول همان علت است اما در مرتبه پایین تر و علت همان معلول است اما در مرتبه بالاتر (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۰/۴۶).

اگرچه بحث از سنخیت در آثار فلاسفه یونان همانند ارسطو نیز ذکر شده است (ارسطو، ۱۳۶۶: ۲۱۷) اما مثال‌هایی که برای سنخیت ذکر شده، در مورد فاعل‌های طبیعی است و سنخیت به معنای ارتباط وجودی خاص بین معلول و علت وجودبخش به میان نیامده است، چراکه در سراسر فلسفه یونان تا افلوپین از فاعل معطی وجود بحث نشده است (قوام صفری، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

بنابراین، سنخیت بین علت مفیض و معلول از قبیل سنخیت بین ماء قلیل و ماء کثیر نیست، به طوری که اگر معلول منضم به علت شود موجب زیادتی علت شود و در انفصال سبب نقصان و کمی گردد بلکه مراد سنخیتی است که موارد انضمام و عدم انضمام معلول مستلزم زیاده و نقصان در علت نمی‌گردد، بلکه انضمام بالذات محال است (آشتیانی، ۱۳۸۲: ۱۶۶).

نتیجه اینکه طبق مبانی حکمت متعالیه، سنخیت مورد بحث دارای چنین خصوصیتی است:

۱. ارتباطی عینی و حقیقی بین علت و معلول برقرار است که به شدت و ضعف وجودی بر می‌گردد.

۲. این خصوصیت ذاتی، عین وجود علت و معلول است.

۳. علت (که بسیط من جمیع الجهات است) به تمام ذاتش مسانخ با معلول است.

۵-۱. حیثیات

حیثیت دارای معانی و اقسامی هست که برای واضح شدن معنای حیثیت مورد بحث در قاعده الواحد لازم است اقسام آن ذکر شود:

قسم اول: حیثیتی که ناظر به لفظ است، مانند این گفته «الانسان بما هو انسان»، یعنی انسانی که از هر گونه قیدی رها باشد. این قسم را حیثیت اطلاعاتی گویند.

قسم دوم: حیثیتی که ناظر به معنا است که آن را «حیثیت تقییدیه» گویند و خود اقسامی دارد:

۱. حیثیاتی که در مفهوم از هم تمایز دارند اما در حقیقت و وجود عین هم هستند، مثل مفهوم عاقل و معقول یا صفات حق تعالی که به حسب مفهوم مغایرند اما در وجود عین یکدیگرند.

۲. حیثیاتی که در مفهوم و مصداق با هم مغایرت دارند اما ذیل هیچ کدام از اقسام تقابل چهارگانه قرار ندارند، به طوری که همدیگر را طرد نمی کنند. مثل اعراض نه گانه که می توانند با هم در یک شیء واحد از جهات مختلف یافت شوند و یکدیگر را طرد نمی کنند.

۳. اینکه تغایر در مفهوم و مصداق به نحو تقابل چهارگانه باشد. مثل سفیدی و سیاهی که هم در مفهوم متغایرند و هم در یک موضوع واحد از جهت واحد و در زمان واحد یافت نمی شوند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۲۰۰-۱۹۶؛ میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۴۸).

مراد از حیثیتی که باعث تکثر در موضوع می شود و مورد بحث قاعده الواحد است، همین معنای اخیر است؛ چراکه موضوع قاعده الواحد علتی است که جهت کثرت در آن راه ندارد و حیثیت صدور امری حقیقی است و برای هر معلولی غیر از معلول دیگر است و در ذات بسیط این دو حیثیت با یکدیگر جمع نمی شود.

آنچه ذکر شد توضیح مبادی براهین قاعده الواحد بود. مهم ترین مغالطات و اشکالات وارد شده بر این قاعده ناشی از تبیین نکردن همین معانی و اصطلاحات به کار رفته در براهین این

قاعده و مغالطه اشتراک لفظی است. در ادامه این نوشتار با توجه به مطالب ذکر شده، واژگان و معانی اراده شده در براهین و اشکالات را مورد مذاقه قرار می دهیم.

۲. براهین قاعده الواحد

برای اثبات قاعده الواحد براهینی ذکر شده است که در اینجا به تحلیل و بررسی آنها می پردازیم.

۱-۲. برهان اول

این برهان را شیخ الرئیس در الاشارات و التنبیها ت بدین صورت ذکر می کند^(۲): مفهوم علت از این جهت که «الف» را ایجاب می کند غیر از مفهوم علت است از آن جهت که «ب» را ایجاب می کند و اختلاف مفاهیم دلیل بر تغایر حقیقت آنهاست. حال این دو حیثیت مختلف یا از مقومات علتند یا از لوازم خارج ذات علت یا برخی از مقومات برخی از لوازم علت.

اگر هر دو از مقومات ذات باشند، سبب ترکیب در ذات علت می شوند و این خلاف فرض (بساطت علت) است.

اگر یکی (الف) از مقومات ذات باشد و دیگری (ب) از لوازم ذات، طبق قاعده «کل عرضی یعلل» به ناچار باید به مقومات ذات منتهی شود؛ یعنی به جز «الف» باید یک مقوم دیگری (ب) در ذات باشد که علت «ب» باشد؛ پس باز هم ذات مرکب از دو مقوم می شود و این خلاف فرض است.

اگر هر دو از لوازم ذات باشند طبق قاعده «کل عرضی یعلل» باید به دو حیثت مختلف که از مقومات علتند منتهی شوند که این دو حیثیت یا از مقومات ماهیت علتند، مانند ترکیب جسم از هیولا و صورت، یا از مقومات وجودی علتند، مانند ترکیب عقل از وجود و ماهیت، یا در وجود و در ماهیت انقسام پذیرند، در حالی که هیچ کدام از اقسام کثرت در علت مورد بحث وجود ندارد.

پس محال است که از علت واحد بسیط بیش

«الف» و «ب»، چون «الف» در مفهوم و مصداق مغایر با «ب» است، پس «الف» مصداق «لاب» خواهد بود، در نتیجه علت واحد حقیقی مصدر «ب» و «لاب» می‌شود و این اجتماع نقیضین است (ابن سینا، ۱۳۷۱: ۲۲۶ و ۲۷۱؛ بهمنیار، ۱۳۷۵: ۵۳۱؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/۲۰۶-۲۰۵).

کیفیت اجتماع نقیضین این برهان، به دو تقریر بیان کرد:

۲-۲-۱. تقریر اول

علت واحد حقیقی چون حیثیت مصدریت برای «ب» و «لاب» دارد و چون این دو حیثیت عین ذات علت است، پس اجتماع دو نقیض در واحد حقیقی رخ می‌دهد که این اجتماع نقیضین است.

بررسی تقریر اول

بر این تقریر دو اشکال وارد است:

اشکال اول: اجتماع نقیضین در جایی است که دو نقیض در یک موضوع واحد از جهت و زمان واحد جمع شوند، اما در محل بحث از علت واحد، «ب» و «لاب» صادر نشده تا اجتماع نقیضین شود بلکه «ب» و فردی از افراد «لاب» صادر شده است.

اشکال دوم: همین استدلال را می‌توان در صفات تعالی جاری کرد، به این بیان که مثلاً، صفت علم غیر از صفت قدرت است پس علم از مصادیق لا قدرت است و محال است ذات واحد بسیط متصف به دو نقیض شود.

۲-۲-۲. تقریر دوم

صدرالمতألهین بعد از آنکه این برهان را ذکر می‌کند و بعد از بیان شبهات فخر رازی بر این برهان، برهان را چنین تقریر می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۲۰۷): مصدریت علت نسبت به معلول عین ذات آن است، به طوری که هر گاه علت واحد حقیقی مصدر صدور شیء «الف» باشد، این علت به تمام ذاتش که بسیط از تمام جهات است، مصدر صدور شیء «الف» می‌شود و اگر در این

از یک معلول صادر شود و اگر از شیء دو معلول در عرض هم صادر شود به ناچار باید مرکب از اجزاء باشد (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۸؛ طوسی، ۱۴۲۸: ۳/۶۸۵-۶۸۴؛ میرداماد، ۱۳۶۷: ۳۵۴).

بررسی برهان اول

یکی از مقدمات مهم این برهان این است که تغایر مفهوم علیت علت برای الف و ب بر تغایر حقیقت آنها دلالت می‌کند. این مقدمه طبق مبانی فلسفی مشایی نه بین است و نه مبین، زیرا چنانکه در مبادی بحث گذشت، هر تغایر حیثیتی سبب کثرت در موضوع نمی‌شود، همان طور که صفات حق تعالی اگرچه تغایر مفهومی دارند اما این مفاهیم هر کدام از حقیقتی حکایت می‌کنند که همگی عین ذات حق تعالی هستند و موجب ترکیب در ذات نمی‌شوند. در اینجا نیز حیثیت علیت برای معلول «الف» و معلول «ب» اگرچه دلالت بر دو حیثیتی حقیقی در ذات علت می‌کند اما این دو حقیقت می‌توانند به یک وجود موجود و عین ذات علت باشند بدون اینکه ترکیبی در ذات علت ایجاد شود.

بنابراین، اینکه چون دو معلول صادر شده باید دو حیثیت در علت باشد، مصادره به مطلوب و اول کلام است، زیرا منکر قاعده الواحد معتقد است از حیثیت واحد دو معلول یا بیشتر صادر می‌شود. اما طبق مبانی حکمت متعالیه می‌توان این اشکال را دفع کرد، بدین صورت که علیت و صدور یک خصوصیت حقیقی در ذات علت است و بر اساس قاعده سنخیت، علیت و صدور علت نسبت به هر معلولی غیر از معلولی دیگر است، بنابراین باید دو حیثیت حقیقی مختلف در علت وجود داشته باشد.

۲-۲. برهان دوم

این برهان نیز از شیخ‌الرئیس است که بهمنیار نیز در کتاب التحصیل به آن اشاره کرده است. مفاد برهان به این صورت است: اگر علت واحد حقیقی مصدر برای دو امر مغایر باشد، مانند

ذات علت به وجود آید و چنانکه در برهان چهارم بیان خواهد شد، یکی از اصول و مقدمات اساسی قاعده الواحد «قاعده سنخیت» است.

۴-۲. برهان چهارم

چنانکه گذشت، بر اساس مبانی حکمت متعالیه، همچون اصالت وجود و تشکیک در وجود، علیت، صدور و سنخیت معنای عمیق و دقیقی پیدا می‌کند و طبق همین مبانی می‌توان برهانی را اقامه کرد که اشکالات برهین قبلی را نداشته باشد.

بیان اجمالی برهان چنین است: اگر از علت بسیط واحد به وحدت حقیقیه حقه دو معلول در عرض هم صادر شوند، یا ترکیب در ذات علت به وجود می‌آید یا باید علت با یکی از معلول‌ها هم‌سنخ نباشد و این دو فرض باطل است. پس از علت واحد جز واحد صادر نمی‌شود.

بیان تفصیلی: اگر از علت مذکور معلول «الف» صادر شود، این صدور، صدور حقیقی است که عین ذات علت است و بین علت و معلول «الف» سنخیت وجودی خواهد بود، یعنی علت طوری است که همین معلول «الف» خاص از آن صادر می‌شود و چون علت، بسیط من جمیع الجهات است و سنخیت هم امری حقیقی و عین ذات علت است، پس علت به تمام ذات بسیطش مسانخ با معلول «الف» است؛ بنابراین فقط معلول «الف» از آن صادر می‌شود. اگر در عرض معلول «الف»، معلول «ب» نیز از چنین علتی صادر شود دو فرض دارد:

فرض اول: علت با هر دو معلول مسانخ باشد، یعنی علت مرکب باشد از دو جزء حقیقی که یک جزء آن با معلول «الف» مسانخ باشد و جزء دیگر با معلول «ب». این فرض با بساطت علت سازگار نیست و لازمه آن ترکیب در ذات علت است که خلاف فرض (بساطت علت) است.

فرض دوم: علت با معلول «ب» مسانخ باشد و با معلول «الف» مسانخ نباشد یا علت با معلول «الف» مسانخ باشد اما معلول «ب» بدون آنکه با علت سنخیتی داشته باشد از آن صادر شود. لازمه

حال مصدر «غیر الف» نیز باشد، چون که مصدریت «الف» عین ذاتش است لازم می‌آید که آن علت عین ذات خودش نباشد و این تناقض است. این تقریر برهان محکمی است که اشکالی در آن وجود ندارد اما، چنانکه ذکر شد، ظاهر سخنان شیخ به تقریر اول نزدیک‌تر است زیرا مقدمه دوم در برهان شیخ آن بود که چون «الف» مغایر با «ب» است پس «الف» از مصادیق «لاب» می‌شود و از این راه به اجتماع نقیضین رسید در حالی که در تقریر صدرای نیازی به این مقدمه نیست و تغایر بین «الف» و «ب» در اثبات برهان کافی است؛ این نشان می‌دهد که مراد شیخ نمی‌تواند تقریر دوم باشد.

۳-۲. برهان سوم

هر گاه از علت واحد بسیط، دو معلول «الف» و «ب» (که در عرض هم صادر شده‌اند) صادر شود، لازم می‌آید از آن حیث که علت بسیط منشأ صدور «الف» است منشأ صدور «ب» نباشد و از آن حیث که منشأ صدور «ب» است منشأ صدور «الف» نباشد (زیرا علت مرکب از دو حیثیت می‌شود که خلاف بساطت علت است) و این خلاف فرض است، زیرا فرض آن بود که علت واحد منشأ صدور دو معلول «الف» و «ب» باشد؛ پس فرض باطل است و از علت واحد جز واحد صادر نمی‌شود. این برهان را شیخ‌الرئیس در کتاب تعلیقات بیان نموده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۹: ۲۵).

بررسی برهان سوم

اشکال این برهان نیز مانند دو برهان قبل، آن است که اختلاف حیثیات همواره باعث کثرت در مصداق نمی‌شود. همچنین اشکال مبنایی این سه برهان آن است که اگر مشائین را قائلین به تباین وجودات بدانیم،^(۳) سنخیتی بین علت و معلول باقی نمی‌ماند و اصل «معطی شیء لا یکون فاقداً له» معنا پیدا نمی‌کند. بنابراین، صدور معلول‌های کثیر از علت واحد جایز خواهد بود، بدون آنکه کثرتی در

کرد: مثل اینکه انسان سنگ نیست، انسان درخت نیست و... واضح است که سلب سنگ از انسان غیر از سلب درخت از انسان است، پس این سلب‌ها متغایرنند و بنا بر قاعده الواحد سلب این امور کثیر از شیء واحد محال است در حالی که ضرورت عقل حکم می‌کند که این سلب‌ها صحیح است (همان: ۵۹۱-۵۹۰).

جواب: صدرالمتألهین معتقد است منشأ این نقض‌ها آن است که فخر رازی معنای علت بسیط حقیقی را متوجه نشده است: «و كأن هذا القائل لم تيسر له فهم كون البسيط الحقيقي مبدأ و لا أمكن لا تصور معناه فضلاً عن اثباته و نفسه» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲/۲۰۶)؛ از این رو هر سه نقض بیان شده، قیاس مع الفارق هستند؛ زیرا محل بحث واحد به وحدت حقیقی حقه است در حالی که تمام مثال‌هایی که فخر رازی بیان می‌کند موضوع آن، واحد به وحدت غیر حقه است.

۳-۴. نقض چهارم

لازمه قبول قاعده الواحد این است که شیء واحد فعل یا قبول واحدی داشته باشد، در حالی که ماده اولی برای صور و اعراض غیر متناهی، قابل است، پس ماده اولی باید مرکب از مقدمات نامتناهی باشد در حالی که خود فلاسفه این امر را نمی‌پذیرند. بنابراین، شیء واحد می‌تواند فعل یا قبول کثیری داشته باشد، پس قاعده الواحد نقض شد (آشتیانی، ۱۳۷۷: ۸۶).

جواب: شیء واحد از جهات مختلف می‌تواند منشأ افعال مختلف یا قابل مقبول‌های متغایر باشد و این بدان سبب است که این شیء واحد دارای جهات و حیثیات مختلفی است و بسیط من جمیع الجهات نیست. اینکه شیئی، شیء دیگری را قبول کند، بدون حصول کثرت متصور نمی‌شود، به خلاف علیت و مبدئیت برای شیء دیگر که نفس فاعل کافی است. به بیان دیگر، حیثیت افاضه و صدور و علیت حقیقی مقدم بر وجود معلول است، بر خلاف حیثیت قبول و استعداد که بعد از

این فرض آن است که «صدور هر معلولی از هر علتی جایز باشد» و جایز باشد که «معطی شیء کمال شیء را نداشته باشد» که این خلاف بداهت و ضروری البطلان است. بنابراین، فرض آنکه از علت واحد دو معلول در عرض هم صادر شود باطل است، پس «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد».

۳-۳. بررسی نقض‌های وارد شده بر قاعده الواحد

فخر رازی در آثارش به بررسی قاعده الواحد پرداخته و نقض‌هایی را بر آن وارد کرده است.

۱-۳. نقض اول

نقطه‌ای که در وسط دایره قرار دارد با بی‌شمار از نقاطی که بر روی محیط دایره وجود دارند، بی‌شمار نسبت برقرار می‌کند که هر کدام از این نسبت‌ها غیر دیگری است در حالی که این تغایر نسبت‌ها باعث مرکب شدن نقطه نمی‌شود. در قاعده الواحد هم نسبت‌های علت واحد با دو معلولش باعث مرکب شدن ذات علت واحد نمی‌شود و صدور کثیر از واحد جایز است (رازی، ۱۴۲۹: ۱/۵۹۰).

۲-۳. نقض دوم

هر گاه وحدت معین با وحدت دیگری اخذ شود دوگانگی (اثنینیت) اصل می‌شود و اگر با وحدتی غیر از وحدت اولی اخذ شود، دوگانگی دیگری حاصل می‌شود و از تغایر این دو مجموع لازم نمی‌آید که وحدتی که در هر کدام از آنها اخذ شده است، تبدیل به دوگانگی گردد، یعنی این حیثیات مختلف وحدت باعث ترکیب در ذات وحدت نمی‌شود. در علت واحد هم همین حرف جاری می‌شود و حیثیات مختلفی که علت با معلول‌هایش دارد باعث ترکیب در ذاتش نمی‌شود؛ پس صدور کثیر از علت واحد جایز است (همان‌جا).

۳-۳. نقض سوم

می‌توان از شیء واحد امور مغایر کثیری را سلب

۴. اشکالات وارد شده بر قاعده الواحد

منکرین قاعده الواحد اشکالاتی بر این قاعده وارد کرده‌اند که در اینجا به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم.

۴-۱. اشکال اول

هنگامی که از علت معلولی صادر می‌شود و علت بر معلول اثر می‌کند، از نسبت بین مؤثر (علت) و متأثر (معلول) مفهوم مؤثریت انتزاع می‌شود. بنابراین مؤثریت، امری انتزاعی است و موجب تکثر در ذات علت نمی‌شود. پس جایز است از علت واحد معلول‌های کثیری صادر شود (حلی، ۱۴۲۷: ۱۱۶).

جواب: این اشکال به هیچ‌کدام از براهین وارد نیست، زیرا سخن در آن نیست که مفهوم انتزاعی مؤثریت باعث تکثر در ذات می‌شود بلکه سخن این است که قبل از آنکه مفهوم مؤثریت انتزاع شود باید از علت، معلولی صادر شود و این حیثیت صدور امر حقیقی و عینی است که مقدم بر معلول و عین ذات علت است؛ پس صدور معلول «الف» از علت واحد غیر از صدور معلول «ب» می‌شود و محذورهایی که در سه برهان اول ذکر شد، لازم می‌آید.

۴-۲. اشکال دوم

اگر قاعده الواحد صحیح باشد مستلزم آن است که از واحد، واحد نیز صادر نشود، چراکه شیء صادر شده دو حیثیت دارد که با یکدیگر مغایرند و آن حیثیت وجود و حیثیت وحدت است و اگر علت واحد بسیط باشد، طبق قاعده الواحد، محال است منشأ این دو حیثیت مغایر شود. پس، از علت واحد شیء واحد هم صادر نخواهد شد (مقداد، ۱۴۰۵: ۱۷۰).

جواب: مفاهیمی چون وحدت، وجود و شیئت، از معقولات ثانی فلسفی هستند که مساوق یکدیگرند. این مفاهیم اگرچه در مفهوم مغایر هم هستند اما در خارج یک مصداق واحد دارند و چنین نیست که وجود مستقل و منحاز از یکدیگر

لحاظ مقبول ملحوظ می‌گردد. همچنین وحدت هیولا، وحدت ابهامی جنسی است و به همین سبب می‌تواند صور نامتناهی را بپذیرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱/۱: ۱۸۸) در حالی که در قاعده الواحد سخن از وحدت حقه حقیقیه است.

۳-۵. نقض پنجم

می‌توان بسیاری از صفات و اشیاء را از حق تعالی سلب کرد و مفهوم هر کدام هم غیر دیگری است؛ مثل الواجب لیس به حجر، الواجب لیس به شجر و... در حالی که طبق قاعده الواحد این سلب جایز نیست، چون باعث کثرت در ذات تعالی می‌شود (رازی، ۱۴۲۹: ۱/ ۵۹۰).

جواب: طبق مبانی صدرایی تمام موجودات ممکن‌الوجود دارای دو جهت سلبی و ایجابی هستند، یعنی مرکب از یک جهت کمال و یک جهت نقص هستند؛ به‌طور مثال، زید دارای کمالی است و آن وجود زید در خارج است، همین وجود دارای حد خاصی است که وجود دیگر موجودات را شامل نمی‌شود، پس وجودات دیگر از وجود زید سلب می‌شوند و این جهت نقص زید است. زید هنگامی به درستی تصور می‌شود که هر دو جهت کمال و نقص آن با هم لحاظ شود؛ این سخن درباره تمام موجودات ممکن‌الوجود صادق است. حال، هنگامی که شیء یا صفتی را از حق تعالی سلب می‌کنیم، مثل «حق تعالی لیس به حجر»، در حقیقت آنچه از حق تعالی سلب شده، جهت سلبی و عدمی حجر است وگرنه تمام کمالات حجر به نحو شریف‌تر در حق تعالی وجود دارد. پس صفاتی که از حق تعالی سلب می‌شود، «سلب السلب» است نه سلب کمال وجودی (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۲۱۵؛ سبزواری، ۱۳۷۹: ۳/ ۵۴۵). بنابراین، جهت سلب‌های مذکور به سلب کمال حقیقی خارجی بر نمی‌گردد تا باعث کثرت در ذات باشد بلکه سلب عدم است و تنها در مفهوم با یکدیگر متغایر هستند؛ چنین تغایر حیثیتی‌ای باعث کثرت در ذات نمی‌شود.

در سلسله نزولی عقول، جهات و حیثیات متعدد وجود دارد محال نیست که از آنها معلول‌های کثیر صادر شود و کثرت اشیاء عالم را به وجود آورند.

۴-۴. اشکال چهارم

طبق قاعده الواحد حق تعالی تنها قدرت بر صدور یک معلول دارد و عاجز از آن است که تمام اشیاء و موجودات عالم را با هم خلق کند و این برای حق تعالی نقص است و با واجب‌الوجود بودن آن منافات دارد؛ پس باید از قاعده الواحد دست کشید.

جواب: اول اینکه قدرت حق تعالی همواره به امور ممکن‌الوجود تعلق می‌گیرد و اگر با برهان اثبات شد که صدور دو معلول از واجب تعالی محال است، قدرت حق تعالی به آن تعلق نمی‌گیرد (زنوزی، ۱۳۶۰: ۱۶۶؛ طباطبایی، ۱۳۸۳: ۳/ ۶۴۲). دوم اینکه بر اساس مبانی حکمت متعالیه، صادر اول وحدتش وحدت اطلاق است به طوری که تمام کمالات اشیاء مادون در آن وجود دارد؛ پس صدور صادر اول به منزله صدور موجودات کل عالم است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۷/ ۲۲۵).

بدین جهت قاعده الواحد نه تنها منافاتی با قدرت حق تعالی ندارد بلکه قدرت حق تعالی را نمایان‌تر می‌کند به طوری که صدور تمام موجودات با یک فیض واحد، قادر بودن حق تعالی را بیشتر آشکار می‌کند تا اینکه با بی‌نهایت فعل موجودات را خلق کرده باشد.

۴-۵. اشکال پنجم

از نظر صدرالمتهلین وجود هر چه شدیدتر و بساطتش بیشتر شود، آثار و افعال آن افزون‌تر می‌شود و جامع معانی بیشتری است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۹/ ۶۱؛ همان: ۶/ ۲۷۶ و ۲۸۲) و چون ذات حق تعالی شدت وجودی‌اش نامتناهی و بسیط از جمیع جهات است پس جامع تمام معانی و آثار و افعال خواهد بود و این با مفاد قاعده الواحد که از حق تعالی جز یک فعل صادر نمی‌شود، منافات دارد. جواب: این سخن ملاصدرا منافاتی با قاعده

داشته باشند (سبزواری، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۶۸). بدین جهت، مفاهیم مختلفی که با هم ناسازگار نباشد را می‌توان از یک واحد بسیط انتزاع کرد بدون آنکه تکثری در آن وجود داشته باشد. اما اگر این مفاهیم انتزاع شده هر کدام از خصوصیت و حیثیت خاصی انتزاع شده باشند، نشان دهنده تکثر در امر منتزعه است؛ به عنوان مثال، در انسان دو حیثیت نطق و حیات وجود دارد و این دو حیثیت عین هم نیستند، زیرا در بسیاری از اشیایی که حیات وجود دارد، نطق وجود ندارد. بنابراین انسان خصوصیات خارجی متکثری دارد که منشأ انتزاع مفاهیم متکثر نطق و حیات شده است.

بنابراین، مفاهیمی چون وحدت، وجود و... در مصداق تعاندی با هم ندارند و انتزاع این مفاهیم از شیء واحد سبب ایجاد کثرت در آن نمی‌شود تا صدور صادر اول منافات با قاعده الواحد داشته باشد.

۴-۳. اشکال سوم

غزالی در مسئله سوم کتاب تهافت الفلاسفه، قاعده الواحد را نقد کرده است. بیان اشکال او این است: بر اساس قاعده الواحد همواره از واحد جز واحد صادر نمی‌شود، بنابراین از صادر اول نیز معلول واحد و از آن معلول هم معلول دیگر صادر خواهد شد و این ادامه دارد تا معلول واحدی که دیگر علت معلول دیگر نباشد. در این صورت نباید شیء مرکب در عالم وجود داشته باشد در حالی که اشیاء مرکب بسیاری در عالم وجود دارد؛ مثل جسم که مرکب از ماده و صورت است. پس قاعده الواحد صحیح نیست (غزالی، ۲۰۰۲: ۹۰).

جواب: همان‌طور که در مبادی بحث اشاره شد، وحدت صادر اول وحدت حقه حقیقی نیست و موضوع و قاعده الواحد وحدت حقه حقیقی است؛ پس صدور کثیر از صادر اول منافاتی با قاعده الواحد ندارد (آشتیانی، ۱۳۸۷: ۴۲۴). بنابراین، چون در صادر اول و معلول‌های بعدی

و حق تعالی است رابطه‌ای است که تنها مصحح صدور صادر اول است.

اما اگر مراد از صدور اشیا، صدور اجمالی اشیا یا صدور تفصیلی آنها با واسطه باشد، چنین صدور با قاعده الواحد تعارض ندارد، زیرا اولین مرتبه صدور این وجود نامتناهی صادر اول است که به نحو اجمالی، تمام نظام هستی را در بر می‌گیرد. فعلی که از مبدأ بسیط صادر می‌شود یک واحد تشکیکی است که کثرت‌های متقابل شخصی را نیز شامل می‌شود و با این همه حقایق وجودی مقید نیز از مبدأ بسیط، با حفظ شرایط و قیود به وساطت مراتب که شرط تحقق مقید را فراهم می‌آورند، صادر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۸/۴۲۹).

۵. ثمرات و کاربردهای قاعده الواحد

اگرچه مهم‌ترین کاربرد قاعده الواحد در بحث تبیین کیفیت صدور موجودات ممکن از واجب‌الوجود است اما فلاسفه اسلامی و حتی برخی اصولیون از این قاعده در بحث‌های دیگر نیز استفاده کرده‌اند. شیخ‌الرئیس در کتاب شفا برای اثبات تعدد قوای نفس (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۵۰) و اثبات دایره از این قاعده استفاده کرده است (همان: ۱۵). در شرح‌الاشارات و التنبیها نیز برای اثبات تغایر قوه خیال و حس مشترک به قاعده الواحد استناد شده است (طوسی، ۱۴۲۸: ۴۲۸). علامه طباطبایی نیز این قاعده را در عالم طبیعت جاری می‌داند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۶۹۳) و در مسئله نفسی اتفاق در عالم طبیعت (همان: ۳۹۷) و رد کسانی که تنها به علت مادی معتقدند، به این قاعده استناد می‌کند (همان: ۷۴۳).

برخی از اصولیون قاعده الواحد را در حد امور اعتباری تعمیم داده‌اند و در بحث‌های اصولی، مانند ملاک تمایز علوم (تقوی اشتهاردی، ۱۴۱۸: ۱۵)، حجیت عام منحصص در باقی (همان: ۳۳۹)، صحیح و اعم (خراسانی، ۱۳۸۹: ۲۴)، واجب عینی

الواحد ندارد، زیرا اولین مرتبه صدور این وجود نامتناهی صادر اول است که به نحو اجمالی، تمام نظام هستی را در بر می‌گیرد؛ فعلی که از مبدأ بسیط صادر می‌شود یک واحد تشکیکی است که کثرت‌های متقابل شخصی را نیز شامل می‌شود و با این همه حقایق وجودی مقید نیز از مبدأ بسیط، با حفظ شرایط و قیود به وساطت مراتب که شرط تحقق مقید را فراهم می‌آورند، صادر می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۸/۴۲۹).

۴-۶. اشکال ششم

بر اساس قاعده بسیط الحقیقه، برخی از محققین معاصر چنین اشکال کرده‌اند که به دلیل آنکه تمام کمالات اشیا در حق تعالی وجود دارد، پس حق تعالی مسانخ با تمام اشیا است و هیچ مانعی نیست که از واحدی که مسانخ با تمام اشیا است، کثیر صادر شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲/۷۳-۷۲؛ فیاضی، ۱۳۸۳/۳: ۶۴۰).

جواب: اگر مراد از این سخن آن است که چون کمالات اشیا در حق تعالی هست پس با آنها مسانخ است و جایز است که تمام اشیا در عرض هم و بدون واسطه از حق تعالی صادر شوند، این صحیح نیست، به دلیل اینکه چنین سنخیتی مستلزم صدور بی‌واسطه اشیا از علت واحد بسیط نیست؛ چه بسا موجودی کمالات موجودات دیگر را داشته باشد اما علت بی‌واسطه آن نباشد، مثل آنکه عقل اول تمام کمالات موجودات عالم طبیعت را دارد اما علت بی‌واسطه آنها نیست و بنا بر قول قائلین به «ارباب انواع»، ممکن است یک «رب النوع» کمالات «رب النوع»های دیگر را داشته باشد اما رابطه علی بین آنها نیست. علاوه بر اینکه طبق آنچه که در برهان چهارم تقریر شد، صدور دو شی هم‌سنخ با علت واحد در عرض هم باعث ترکیب در ذات می‌شود. پس چنین سنخیتی نه تنها مستلزم صدور اشیا در عرض هم نمی‌شود بلکه اساساً محال است. سنخیتی که بین صادر اول

پی‌نوشت‌ها

۱. واحد در تقسیم اولیه به حقیقی و غیر حقیقی تقسیم می‌شود. وحدت غیر حقیقی یعنی شیء با واسطه عروض متصف به وحدت شود؛ مانند انسان و فرس که به واسطه حیوان متصف به وحدت می‌شوند. این قسم خود نیز اقسامی دارد، تماثل، تجانس و... وحدت حقیقی یعنی شیء بدون واسطه عروض متصف به وحدت شود، مانند وحدت انسان. واحد حقیقی به وحدت حقه و غیر حقه تقسیم می‌شود. وحدت حقه یعنی ذاتی که عین وحدت باشد و هیچ کثرتی در آن راه ندارد. اما در واحد غیر حقیقی وحدت عارض بر ذات است. واحد غیر حقیقی خود تقسیم می‌شود به واحد بالخصوص (عددی) و بالعموم. واحد بالعموم تقسیم می‌شود به مفهومی و وجودی. واحد مفهومی یعنی مفهوم در عین وحدت، عمومیت و شمول دارد که دارای سه قسم نوعی، جنسی و عرضی است. واحد بالعموم وجودی یعنی شیء واحدی که دارای سعه و احاطه وجودی است، مانند وحدت وجود منبسط (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۲/ ۵۳۷-۵۳۴).

۲. «مفهوم أن علة ما بحيث يجب عنها - ا- غیر مفهوم أن علة ما بحيث يجب عنها - ب- و إذا كان الواحد يجب عنه شئان فمن حيثين مختلفتي المفهوم مختلفتي الحقيقة فاما أن يكونا من مقوماته، أو من لوازمه، أو بالترقيق. فإن فرضنا من لوازمه عاد الطلب جذعاً فنتهي هي إلى حيثين من مقومات العلة مختلفتين إما للماهية و إما لأنه موجود و إما بالترقيق. فكل ما يلزم عنه اثنان معاً ليس أحدهما بتوسط الآخر فهو منقسم الحقيقة» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۸).

۳. حکیم سبزواری در شرح المنظومه می‌گوید: «و الوجود عند طائفة مشائفة من الحكماء حقائق تباينت» (سبزواری، ۱۳۷۹: ۲/ ۱۱۱). قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة الاشراف، شهروزی در شرح حکمة الاشراف و صدرالمتألهین در اسفار نیز مشائین را قائل به این قول دانسته‌اند (آشتیانی، ۱۳۸۲: ۵). سید جلال‌الدین آشتیانی می‌نویسد: «این انتساب [انتساب قول به تباین وجودات به مشائین] هم صرف نقل است و در کتب مدونه از فلسفه که در دسترس ما هست، قولی که صراحت در تباین داشته باشد، دیده نشده است؛ اگر چه کسی که کاملاً وارد در مباحث عقلیه باشد و کتب مصنفه قبل از صدر الحکما علیه الرحمه - مثل کتب شیخ الرئیس و دیگران را به دقت نظر کند، تبعاتی از قول به تباین در وجودات که مستند به مشاء می‌باشد، در کلمات آنها می‌یابد؛ مثل مباحث عقل و معقولات، علم باری، مباحث حرکت و...» (همان: ۲۹).

و کفایی (همان: ۱۴۳) و مبحث استعمال لفظ در بیش از یک معنا (سبحانی تبریزی، بی‌تا: ۷۷-۷۱)، از قاعده الواحد و عکس آن استفاده کرده‌اند.

اینکه قاعده الواحد طبق مبانی حکمت متعالی چه گستره‌ای دارد و کدام‌یک از این موارد کاربرد را شامل می‌شود، خود نوشتار مستقلی می‌طلبد که نگارنده در جای دیگری به آن پرداخته است (پارسایی و موسوی، ۱۳۹۲).

بحث و نتیجه‌گیری

۱. وحدت مورد بحث در قاعده الواحد، وحدت حقه حقیقی است که هیچ‌گونه کثرتی در آن راه ندارد.

۲. علیت، صدور و سنخیت در قاعده الواحد، یعنی حیثیتی حقیقی که عین ذات علت است.

۳. قاعده الواحد در فاعل‌های طبیعی که علت حقیقی و وجودبخش نیستند و در امور اعتباری که علیت، صدور و سنخیت حقیقی وجود ندارد، جاری نمی‌شود.

۴. براهینی که مشائین بر این قاعده اقامه کرده‌اند قابل مناقشه است، اما در این مقاله بر اساس مبانی حکمت متعالیه براهین محکمی بر این قاعده اقامه شد.

۵. اشکالات فخر رازی و دیگران بر قاعده الواحد وارد نیست و تمام این اشکالات به بی‌توجهی به مفاهیم این قاعده بر می‌گردد.

۶. بر اساس مبانی صدرایی، قاعده الواحد تعارضی با قاعده بسیط الحقیقه و کثرت افعال و قدرت حق تعالی ندارد بلکه مبین قدرت حق تعالی است.

۷. قاعده الواحد دارای ثمرات و کاربردهایی است که از جمله آن مسئله صدور کثرت از حق تعالی، اثبات قاعده امکان اشرف، اثبات عقل مجرد و صادر اول، اثبات عقول عرضی و تعدد قوای نفس را می‌توان نام برد.

منابع

- آشتیانی، میرزا مهدی (۱۳۷۷). اساس التوحید. تصحیح جلال‌الدین آشتیانی. تهران: امیرکبیر.
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۸۷). نقدی بر تهافت الفلاسفة غزالی. قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۳۸۲). هستی از نظر فلسفه و عرفان. قم: بوستان کتاب.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۲). قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن رشد (۱۹۹۴م). تفسیر مابعدالطبیعة. تصحیح رفیق العجم و جیرار جهامی. بیروت: دارالفکر.
- ابن سینا (۱۳۷۱). المباحثات. قم: بیدار.
- _____ (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیہات. قم: بلاغت.
- _____ (۱۳۷۹). التعليقات. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____ (۱۳۸۵). النفس من کتاب الشفاء. تحقیق حسن حسن زاده آملی. قم: بوستان کتاب.
- ارسطو (۱۳۶۶). متافیزیک. ترجمه شرف‌الدین خراسانی. تهران: نشر گفتار.
- افلوپین (۱۴۱۳ق). اثولوجیا. تحقیق عبد الرحمن بدوی. قم: بیدار.
- پارسایی، جواد و سید محمد موسوی (۱۳۹۲). «بررسی گستره براهین قاعده الواحد»، آینه معرفت، شماره ۳۷، ص ۶۳-۴۷.
- بهمنیار بن المرزبان (۱۳۷۵). التحصیل. تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری. تهران: دانشگاه تهران.
- التقوی الاشتهاردی، حسین (۱۴۱۸ق). تنقیح الاصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خراسانی، محمدکاظم (۱۳۸۹). کفایة الاصول. تهران: خرسندی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۷ق). کشف المراد فی شرح التجرید الاعتقاد. تحقیق حسن حسن زاده آملی. قم: النشر الإسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). ریح مختوم، شرح حکمت متعالیه. تنظیم و تدوین حمید پارسانیا. قم: اسرا.
- رازی، فخرالدین محمد (۱۴۲۹ق). المباحث المشرفیة فی علم الالهیات و الطبیعیات. تحقیق و تعلیق محمد المعتصم بالله البغدادی. بی‌جا: ذوی القربی.
- زنوزی، ملا عبدالله (۱۳۶۰). لمعات الهیة. تصحیح جلال‌الدین آشتیانی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- سبحانی تبریزی، جعفر (بی‌تا). تهذیب الاصول، تقریرات درس امام خمینی. بی‌جا: مهر.
- سبزواری، ملاهادی (۱۳۷۹). شرح المنظومة فی المنطق و الحکمة. تصحیح محسن بیدارفر. قم: بیدار.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۳). نهاية الحکمة. تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۲۸ق). شرح الاشارات و التنبیہات. تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
- غزالی، ابی حامد (۲۰۰۲م). تهافت الفلاسفة. تحقیق علی بو ملحم. بیروت: دار المكتبة الهلال.
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۳). تعليقات نهاية الحکمة. در طباطبایی، ۱۳۸۳.
- قوام صفری، مهدی (۱۳۸۸). نظریه صورت در فلسفه ارسطو. تهران: حکمت.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). آموزش فلسفه. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- _____ (۱۳۸۶). شرح الهیات شفا. تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). مجموعه آثار. قم: صدرا.
- مقداد، جمال‌الدین عبدالله (۱۴۰۵ق). ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين. تحقیق سید مهدی رجائی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- ملاصدرا (۱۳۸۶). الشواهد الربوبیة فی المنهاج السلوکية. تحقیق جلال‌الدین آشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- _____ (۱۴۲۲ق). شرح الهدایة الاثیریة. تصحیح مصطفی فولادکار. بیروت: التاريخ العربی.
- _____ (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- میرداماد، محمد بن محمدباقر (۱۳۶۷). القبسات. به اهتمام مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.